

تا همیشه با تو بودن

گذشته‌ای که نگذشته...

پای صحبت روانشناسان که می‌نشینم با دلیل و برهان علمی، ریشه تمام رفتار و حرکات امروز را در لحظه به لحظه کودکی جست‌وجو می‌کنند و چند سال اول زندگی را شالوده شخصیتی هر کسی می‌شمارند. به قول دوستی که کمی چاشنی طنز به سخنش می‌داد و هر حرکت و عمل خود را از عقده‌های سرکوب‌شده دوران کودکی می‌شمرد، می‌گفت: ما همواره تاوان ده پانزده سال اول زندگی را تا آخر عمر باید بپردازیم.

گذشته، علیرغم آن که گذشته اما تأثیر خود را در حس امروز و فردای ما از همه چیز باقی می‌گذارد. احساس امنیت، آرامش، رضایت از زندگی و حتی امید به آینده از همان حس‌هایی است که منشأ در محیط زندگی و نوع رفتار در کودکی ما دارد و بدون آن که خود متوجه باشیم همواره همراه ما خواهد بود. حتی کسانی که دچار ترس‌های دائمی، بی‌خوابی‌های مستمر و مشکلاتی از این دست هستند نیز تا هنگامی که آگاهانه ریشه آن‌ها را نیابند و راهی برای درمانش پیدا نکنند همواره از آن گذشته‌نه‌چندان خوب تأثیر می‌پذیرند. البته برای کسانی که در کودکی پدرومادری داشته‌اند ولی همیشه درگیر تنش‌های آن دو بوده‌اند این تأثیرپذیری بیشتر است و بچه‌ها معمولاً در بزرگسالی شبیه یکی از والدین می‌شوند و رفتار آن‌ها را تکرار می‌کنند. پس یک رابطه معیوب می‌تواند به طور متوالی از خانواده به فرزند و سپس خانواده جدید منتقل شود و ادامه یابد. به قول تولستوی با نکته بینی خاص او «خانواده‌های خوشبخت همگی شبیه هم هستند ولی هر خانواده بدبخت، شوربختی خاص خود را دارد!».

از بحث‌های روانشناسانه بگذریم که کار ما نیست، اما این مطلب بی‌ارتباط با کتاب «تا همیشه با تو بودن» نیست. نویسنده در روایت قصه از همین تأثیرگذاری‌های دوران کودکی در روح و روان و حتی جسم بزرگسالی قهرمانانش استفاده کرده و آنچه را به عنوان نتایج شرایط زندگی در کودکی می‌تواند باشد، بیان نموده است (اگرچه در قالب داستان و با همان لطافت‌های لازم در یک کتاب رمان).

به نظر من این روزها که رمان ایرانی در حال شکل‌گیری تازه و نو کردن پوسته خود است یکی از نکاتی که می‌تواند در این تغییر و تحول نتایج مثبتی داشته باشد استفاده از همین مطالب اجتماعی و روانشناسانه در حاشیه داستان است که خواننده رمان را علاوه بر لذت بردن از زیبایی‌های داستان به سمت وسوی بهتر دیدن و تأمل و تعمق کردن بیشتر وامی‌دارد. اگرچه کتاب‌ها (و به ویژه رمان) واسطه‌هایی هستند برای سوق دادن ما به نگاهی تازه، اما این کار باید با ظرافت خاصی صورت پذیرد و نه این‌که قرار باشد با دستورالعمل‌های کلی و صریح و طرح بایدها و نبایدهای اخلاقی بخواهند ذهن ما را پُر کنند. بدون تردید چنین روشی که خواننده رمان را دست کم می‌گیرد و با مجموعه‌ای از دستورات کلی سعی در هُل دادن وی به مسیر درست دارد، نمی‌تواند جذب‌کننده او در کتاب‌خوانی باشد.

به هر حال امیدوارم کتاب پیش رو همان‌طور که تصور می‌کنم رضایت شما را به دست آورد و خواننده شادان را به انتخاب‌های ما مطمئن‌تر سازد.

آرامش خیال، همراهتان!

بهمن رحیمی

خردادماه ۱۳۹۳ - تهران